نیازمند تغییرات انفسی هم برای رسیدن به جایگاه نفی سبیل هستند. اگر چنین تعبیری درست باشد، پـس رویکرد یقین‌آوری دین نباید موجب جزمیت یقینی نسـبت به رویکردی سنتی شود. مسلمانان به رویکرد دنیا و آخرت‌سـاز اسلام یقین دارند، اما برخلاف رویکردهای سنتی، بنیادگرا و احیاءگر، هیچ رویکرد اجتهادی متضمن پندار نفس یقینی نیست. به کلام سیاسی، کسی که حکومت کند، وجاهت و حقانیت خود را از دست می‌دهد.

مدرن‌ها با پائین آوردن موضوع توسـعه از سـطح انتزاعی–انفسـی به انضمامی–آفاقی، سعی دارند یقین پوزیتیویستی نسـبت به توسعه را جایگزین یقین انتزاعی–انفسـی سـنتی، بنیادگرا و احیاءگر کنند. به کلامی دیگر، آنان مایلند جلوه کارآمدی و مقبولیت دموکراتیک را جایگزین مشروعیت نمایند. این در حالی اسـت که چه بسا پیشگویی مارکس محقق شـود و خود دولت مضمحل شود. اگر دید سـنتی، بنیادگرا، احیاءگر انفس ثابتی (چون طلا، نقره و مس) را مفروض می‌گرفت و بدون توجه به آفاق گوناگون روزگار درصدد تحمیل آن به آفاق بر می‌آمد، مدرن‌ها با قبول اصالت آفاق متغیر، سـعی داشـتند که این تغییر را بر انفس انسان‌ها تحمیل کنند. با این توضیـح، پس در هیچ یک از دو نگاه پیش‌گفته، تواضع و خشوع‌شناختی وجود ندارد.

اما نگاه برسـاخته‌گرا، گفتمانی و زیستاری، موجب نوعی خشوع‌شناختی و خضوع اعتقادی می‌شود که فضا را برای روایتی از نوع دیگر از امر توسعه فراهم می‌کند. به اقتضای نـگاه دین‌محور و تفاوت‌های دیگـر، این دانش‌پـژوه (نگارنـده) از به کارگیری «تحلیل گفتمانی» پرهیز دارد. از منظر دینی، زندان سـه‌گانه زبان–روان–جامعه‌ای که تحلیل گفتمان مفروض می‌گیـرد، محدودکننـده و نافی رهایی است. در تحلیل زیستاری، با قبول این زندان‌های سه‌گانه، به یمن قبول حقیقت فراسوئی، حداقل امید به رهایی برای گذر به فراسـوی بی‌نهایت هست. البته که این ادعا مانند ادعای ضد آن با فهم درون بینش (Intuitive) پذیرفته می‌شود. هیچ دلیلی در اثبـات و یا نفی آن وجود ندارد. به علاوه اینکه، روند تاسیس‌گری متقابلی که در نگاه گفتمانی قبول شده، خطر ایجاد همسانی و نفی تفاوت را به همراه دارد.

در مقابل، ذکر ابیات فوق در نگاه روشنفکران متدین نشـان از آن دارد که در نگاه اندیشمندان نغزپرداز فارسی، انسـان اگرچه گرفتار زبان، روان و جامعه است، اما به وجود خدای خالق و نفخه روح خدایی که در او دمیده است، اعتقاد دارد. بنابراین اعتقاد، با وحی و شهود، «راهی به سوی فراسو» وجود دارد. علاوه بر مسـائل مفروض اعتقادی و شـناختی، اندرکنـش مـورد نظـر برسـاخته‌گراها متضمن تأسیس‌گری متقابل بین پندار ذهنی انسان (انفس متکثـره) و روزگار (آفـاق متغیره) اسـت. در نگاه پسـامدرن‌ها، بحثی از نوع روش نیسـت، اما بین پنـدار نفس ذهنی و آفـاق روزگار اندرکنش دفعی و آنارشیستی برقرار اسـت. به رغم این آنارشیسم روشـی، همانند برسـاخته‌گراها، آنـان نیز مدعی تأسـیس‌گری متقابل بین انفس و آفاق هسـتند. در نگاه زیستاری این دانش‌پژوه به جای گفتمانی، اعتقـاد به فراسـو موجـب قبول مجموعـه‌ای از گزاره‌های ارزشی می‌شود. قبول یا رد این گزاره‌های ارزشی به عهده انسان است و نه تحمیل به او. اگر به کلام اندیشمندان برساخته‌گرا و یا پسامدرن، هر گفتمان یا برسـاخته از تأسـیس‌گری متقابل بین انفس متکثره انسانی و آفاق متغیره روزگار حاصل می‌آید، در نگاه زیستاری، «تأسیس‌گری متقابل» به «دگرگون‌پذیری متقابل» تبدیل می‌شود.

در نتیجه وجود مبانی ارزشی متفاوت، با عنایت به نگاهی معنوی به زندگی و حساسـیت به قداست تفـاوت، در نگاه زیسـتاری، ادعا می‌شـود که هم قبول خلقت متفاوت انسانی، وجود نگاه‌های ارزشی متفـاوت انسـان‌های معمولی یا بـه کلام قرآنی «بنی‌آدم» که خلقتشـان معطوف به کرامت بوده (و لقـد کرمنا بنی‌آدم) و هـم روند دگرگون‌پذیری متقابـل بین آفاق روزگار و انفس انسـانی موجب زیسـتارها و روایت‌هـای گوناگونـی از توسـعه می‌شـود. اگر جهان‌شمولی نگاه مدرن غربی برای سه دسته سنتی، بنیادگرا، احیاءگر مطلوب نیست، «بومی‌گرایی» هم نوعی بومی‌شـمولی به انسان تحمیل می‌کند که با فردیت انسانی متعارض است. گمان می‌کنم این توضیحات، نشان‌گر زاویه دید و نگاه من است و بر اساس آن می‌توانیم به سوالات بعدی در مبحث توسعه بپردازیم.

با این مقدمه خوب است در خصوص مفهـوم توسـعه در هر سـه فضای زیستاری سنتی، مدرن و پسامدرن نیز از منظر شما بدانیم.

اجازه بدهید که ابتدا از نگاه‌های متفاوت به توسعه، سـخن بگویم. علاوه بر مفاهیمـی چون تغییر به جـای تداوم عادتی، رشـد لیبرالی بـه جای تغییر بی‌هدف و پیشـرفت از منظر چپ به جای رشـد لیبرالی، خود «زیسـتار توسـعه‌یافتگی» به معانی متفاوتـی در روایت‌های گوناگون سـنتی، مدرن و پسامدرن به‌کار رفته است:

روایت توسـعه در گفتمان / زیستار سنتی: تعدیل مکلفانه خود با حاکمیت قهری طبیعت یا الهه‌ها به نام فضیلت و آداب، یا توسعه عارفانه آزادی از طریق نخواستن عارفانه (قناعت، مناعت) به نام آزادگی. به عبارت دیگر، بازگشـت به سنت تاریخی یا نوزایی با عنایت به حقیقت ازلی. متاسـفانه در این دیدگاهِ ضابطی و نخبه‌سالار، نگاه نهادگرایی کلی‌گرا حاکم است و وجود انسان‌ها را به حد نقش از پیش مقدّر (که قضا می‌خوانندش) تقلیـل می‌دهد. در روایت سـنتی، آدم‌ها مقهـور وضعیت اجتماعـی خود و به شـکل طلا، نقره و مس هسـتند. طلاها دارای